

تفکر ایجاد آلمان بزرگ و برتری نژاد ژرمن سبب شد که آدلف هیتلر از حدود سالهای ۱۹۳۶ به مناطق اطراف تجاوز نماید و کم کم به توسعه اراضی پردازد اما این افکار در اول سپتامبر ۱۹۳۹م (۱۲ شهریور ۱۳۱۸) سبب شد که با حمله آلمان به لهستان جنگ جهانی دوم رسماً شروع گردد این جنگ تا ۲ سال بعد یعنی تا زمان صدور فرمان حمله به شوروی هیچ تهدیدی برای کشور ما نداشت و حکومت ایران هم هر چند باطناً دلش با آلمانیها بود اما ظاهراً اعلام بی طرفی نمود اما در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیر ماه ۱۳۲۰) واقعه ای در جنگ رخ داد که همه را به حیرت و شگفتی انداخت و اهمیت ایران را از لحاظ استراتژیکی افزایش داد.

بامداد یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آلمان در جبهه ای بطول یک هزار میل وارد جنگ با اتحاد جماهیر شوروی شد جنگی که بقول ژنرال «هالدر» رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان؛ «در بسیاری از نقاط سرحدی شوروی ها برای اقدامات نظامی، حتی صف آراییی هم نکرده بودند و پیش از آنکه بتوانند به فکر مقاومت افتند سیل خروشان ارتش آلمان از سر ایشان گذشت» (۱).

چند روز بعد استالین در پیامی به چرچیل چنین نوشت؛ «قدرت مقاومت ما ضعیف شده و اتحاد جماهیر شوروی با تهدید مرگ روبروست» (۲).

بعد از این پیام دولتهای انگلیس و آمریکا که مصمم به رساندن کمک نظامی به شوروی بودند در ژوئیه ۱۹۴۱ گرد هم آمدند تا راههای کمک رسانی را بررسی نمایند در این جلسه سه راه مد نظر بود؛ ۱- انتقال مهمات از طریق دریای ژاپن ۲- کمک رسانی از طریق دریای شمال، شمال روسیه و بندر آرخانگلسک ۳- ارسال امکانات و تجهیزات لازم از طریق ایران. راههای اول و دوم بخاطر امکان حمله کشتیهای ژاپن بعنوان متحد آلمان در دریای ژاپن و نیز حمله زیردریاییهای آلمانی در دریای شمال و امکان شروع زود هنگام فصل سرما و یخبندان شمال روسیه غیر ممکن و راه کمک رسانی از طریق ایران بجهت اینکه آسانترین و کم هزینه ترین و مطمئن ترین راه تشخیص داده شد به تصویب رسید. بعد از این موضوع مقامات دولتهای مذکور برای اجرای این تصمیم گزینه ها را بررسی و چندین بار به مقامات ایران مراجعه کردند و نهایتاً وجود مستشاران آلمانی را در ایران بهانه قرار داده و تصمیم به اشغال ایران گرفتند.

هر چند چهار روز قبل از حمله نیروهای متفقین، «رضاخان در ۲۹ مرداد ۱۳۲۰ در مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشکده افسری از فداکاری ارتش در صورت حمله به وطن سخن می گفت» (۳) و یا محمد ساعد سفیر کبیر ایران در مسکو اعلام کرد که ایران در مقابل هر تجاوزی به بهترین وجه ممکن از خویشتن دفاع خواهد کرد و یا وزیر مختار ایران در واشنگتن در ۲۰ مرداد ۱۳۲۰ اظهار داشت که «ایران در مقابل ارتش بلشویک ناچار مقاومت خواهد کرد» (۴) اما سرانجام در زمان موعود ارتش مدرنیزه و پرهیاهوی ۱۲۰ هزار نفری رضاخانی که سالها در مورد قدرت آن تبلیغ می شد بطور خجالت آور و خفت باری در برابر ارتش کشوری که درست ۲ ماه قبل بنا بر نقل رئیس جمهور آن استالین؛ با تهدید مرگ روبرو بود، از هم پاشید و تمام امیدها را به یاس تبدیل کرد.

بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و انگلیس از جنوب وارد خاک کشورمان شدند. آقای مهدوی در تاریخ روابط خارجی ایران چنین می نویسد که؛ «نیروهای شوروی مرکب از ۲ تیپ و پیاده نظام و موتوری در سه ستون وارد خاک ما شدند؛ ستون اول از ارس گذشته و بعد از تصرف ماکو و خوی متوجه رضائیه و تبریز شدند. ستون دوم از طریق آستارا و کرانه خزر به سوی اردبیل و انزلی و رشت سرازیر شدند و ستون سوم از طریق بندر ترکمن وارد خاک ایران شدند» (۵) اما آقای محمدیان اردی در مقاله ای تحت عنوان «اردبیل در جنگ جهانی دوم» این موضوع را با شرح بیشتری آورده اند که به جهت اهمیت موضوع با تلخیص نقل می نمایم؛ «در بامداد شهریور ۱۳۲۰ ارتش ۴۴ به فرماندهی سرلشگر هادی اف و ارتش ۴۷ به فرماندهی سرلشگر نوویکوف از طریق مرزهای لنکران و جلفا به کشور ما حمله کردند. در ارتش ۴۴ واحدهایی از لشگر ۷۷ که لشگرهای ۲۷۶ - ۲۲۴ و ۲۳۹ تفنگدار کوهستانی را در بر می گرفت همراه با لشگر ۱۷ سواره نظام کوهستانی حضور داشتند. این لشگرها قبل از حمله در منطقه لنکران مستقر شده بودند که حمله به مناطق مغان، آستارا، نمین و اردبیل توسط واحدهایی از همین لشگرها انجام گرفته است. نقشه حمله و برنامه اجرای آن توسط سپهبد دیمیتری کوزلوف سازماندهی شده و سرلشگر فدورایونویچ تولبوخین از سوی ایشان به رهبری گروه عملیاتی منصوب شده بود» (۶)

در این هنگام در شهرهای مهم نزدیک مرز آذربایجان هم سه لشگر؛ لشگر رضائیه بفرماندهی سرلشگر معینی، لشگر تبریز بفرماندهی سرلشگر ایرج مطبوعی و لشگر جدیدالتاسیس ۱۵ اردبیل بفرماندهی سرتیپ قادری مستقر بود. علاوه بر قرارگاه لشگر ۱۵ در اردبیل دو هنگ پیاده هم وجود داشت و این مراکز مجموعاً سه هزار نیرو، ۲۰ کامیون سبک و ۱۵ کامیون سنگین برای توپخانه و مهمات و غذا و آب داشتند.

در این ایام همچنین منطقه مغان که موضوع اصلی این نوشتار می باشد با سه دهستان و دو قصبه ی در حد شهر و صدها قشلاق و آبادی یکی از مهمترین بخشهای چهارگانه شهرستان اردبیل بشمار می رفت و بجهت داشتن بیش از ۵۲۰۰ کیلومتر مربع وسعت (۷) و ۲۲۰ کیلومتر مرز مشترک با اتحاد جماهیر شوروی وقت (۸) از نظر نظامی حائز اهمیت فراوان بوده و از سالهای ۱۲۹۰ هـ. ش شهربانی و کلانترمرز و واحدی از ارتش در قصبه گرمی مغان مستقر و به حفاظت از مرزها و برقراری امنیت بخصوص در راهها مشغول بود.

عمده پست های مرزی مغان که بعدها نام پاسگاه بخود گرفتند در آبادیها و قصبه های؛ آسلاندوز، پیرایواتلی، بیله سوار، گوی تپه، مرادلی، آزادلی، آشاغا وان، یوخاری اینی، تولون و... قرار داشتند. مرکز هدایت پستهای مرزی کرانه رود آراز یعنی آسلاندوز و پیرایواتلی قصبه آسلاندوز بود و سرهنگ عباس قلی خان قراچورلو فرمانده این مرکز بود. مرکز هدایت پستهای بیله سوار، گوی تپه و مرادلی قصبه بیله سوار بود و در این قصبه سرکلانترماکوئی متصدی امور مرزبانی و سرهنگ امیرقاسمی فرماندهی شهربانی را بر عهده داشت. مرکز هدایت پستهای آزادلی، وان، اینی و تولون قصبه گرمی بود و در این قصبه سرکلانترارجمند بعنوان رئیس کلانتری مرز (مرزبانی) و سروان سیدعیسی خان کریمی بعنوان

فرمانده ارتش گردان ۲ فرج آورمغان و سرهنگ افشار که بین اهالی به سلطان افشار معروف بوده بعنوان رئیس شهربانی گرمی انجام وظیفه می کردند.

قبل از ورود به بحث شرح چگونگی آغاز حمله به منطقه مرزی مغان لازم است دو نکته مهم را که اکثر معمرین منطقه در صحبت‌هایشان به آن اشاره می نمودند مد نظر قرار دهیم؛ نکته اول اینکه در زمان حمله بلیشویکها به مغان مناطق عشایری بخصوص نواحی شمالی و مرکزی جلگه زرخیز مغان بخاطر کوچ عشایر و استقرار آنها در بیلاقات ساوالان و باغرو تقریباً خالی از جمعیت بود و تنها در برخی از روستاها جمعیت کمی وجود داشت بنابراین نبود نیروهای عشایر این مرزداران عبور، که در جنگهای قبلی مانند دیواری مستحکم سد راه هر متجاوز می گشتند سبب شد که در این یورش مهاجمان با کمترین درگیری و مقاومت مواجه شوند. نکته دوم هم اینکه بخاطر اعمال سیاستهای تخته قاپو کردن عشایر از یک سو و اجرای سیاستهای ضد دینی از جمله کشف حجاب و نیز اعمال تبعیضات اقتصادی و تحقیر فرهنگ و زبان ملت از سوی دیگر توسط رضاخان و همچنین آزار و اذیت مردم توسط مامورین دولتی، عشایر و مردم مرزدار مغان از دست حکومت ناراضی بودند و بقول سالخوردگان «ریضاخانین جاماعات آراسیندا ساققیزی چورومیشدی» بنابراین روحیه مقاومت در برابر هجوم بیگانه را علی رغم دل‌بستگی وافر به وطن نداشتند و این تهاجم را بلایی می دانستند که از جانب پروردگار بر سر رضاخان و عمال او آمده بود.

به هر حال بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ هجوم نیروهای شوروی به خاک مغان شروع شد. در منطقه مرزی آراز از شبانه روز قبل سرهنگ قراچورلو به پستهای مرزی فرمان آماده باش داده و خود منظم به آنها سر زده و تحرکات مشکوک روسها را در مرز، به مرزبانان بیله سوار و گرمی اطلاع میدهد. در بامداد سوم شهریور ساعت ۴/۳۰ دقیقه صبح یکی از سربازان با مشاهده مهاجمان روسی که مخفیانه در حال عبور از آراز به طرف پست پیرایواتلی بوده اند بسویشان آتش می گشاید و در این نوار مرزی اولین درگیری از همین نقطه آغاز می شود. صدای تیرهای طرفین سبب می شود که اهالی پیرایواتلی بیدار شده و بکمک سربازان بشتانند. با آمدن اهالی و روحیه گرفتن سربازان مهاجمان با چند کشته و مجروح مجبور به عقب نشینی می شوند. چند ساعت بعد نزدیک ساعت ۷/۲۰ صبح که گزارش مقاومت این پست مرزی به بالا مخابره می شود نیروهای مجهز به تیربار و مسلسل به این قسمت اعزام می گردد رئیس پست با دیدن امکانات و تجهیزات مهاجمان و خود و نا امید بودن از امکان کمک رسانی از سوی مقامات خودی مجبور می شود اهالی را از ترس کشته شدن از پاسگاه خارج و در بیشه زارها و جنگلهای اطراف آراز پناه دهد و خود و سربازان به محافظت از پاسگاه می پردازند تا اینکه در حوالی ظهر شدت حملات مهاجمان بیشتر شده و بعد از شهادت و زخمی شدن فرمانده و سربازان، پاسگاه سقوط می کند و مجروحان در حال عقب نشینی بطرف گرمی مغان گرفتار گرما و تشنگی شده و در راه تلف می شوند. از مشهورترین افراد روستا که در این درگیری جانانه تا آخرین نفس همگام با سربازان پست مرزی در برابر مهاجمان ایستاده و نهایتاً شهید می شود مرحوم بالاکیشی پسر رئیس طایفه پیرایواتلی می باشد که پیرمردان از شجاعتها و قهرمانیهای ایشان در این نبرد به نیکی یاد می کنند.

در هر سه پست حوزه مرکز بیله سوارمغان درگیری شدیدی روی می دهد. در پست مرزی گوی تپه حدود ساعت ۵/۴۰ درگیری شروع می شود و فرمانده پاسگاه گروهیان سید اصلی و سربازان ایشان بعد از حدود دو ساعت مقاومت جانانه همگی شهید شده و پاسگاه سقوط می کند و بعد از چهار روز برخی از اهالی با مذاکره با فرمانده نیروهای متجاوز که در پاسگاه مستقر شده بودند جنازه شهدا را دریافت و در کنار رود مرزی بلغارچایی بخاک می سپارند. پست مرزی مرادلی هم بطور غافلگیرانه به دام دشمن افتاده و همه نیروهای موجود در آن شهید می شوند. اما خونبارترین حادثه این جنگ در این حوزه در قصبه بیله سوار روی میدهد. حوالی ساعت ۴-۳/۵ صبح حمله نیروهای مهاجم به این شهر آغاز می شود و به محض شروع عملیات سربازان با همکاری برخی از اهالی با وجود کمی تعداد نیرو نسبت به مهاجمان و فرار برخی از فرماندهانشان از صحنه جنگ، شجاعانه تا ظهر روز سوم شهریور در برابر روسها ایستادگی می نمایند اما از این موقع علاوه مقاومت جانانه با کمبود شدید امکانات و تجهیزات جنگی مواجه شده و توان خود را از دست می دهند و بغیر از سرهنگ امیر قاسمی و استوار سید ابراهیمی که اسیر می شوند همه کادر شهربانی به شهادت می رسند. غیر از نیروهای شهربانی، اکثر نیروهای مرزبانان هم با وجود مقاومت دلیرانه شهید می شوند. اسامی برخی از این نیروها چون قاسمعلی و ابوالفضل که شکمش با سرنیزه تجاوزگران دریده شد، بخاطر مقاومت قهرمانانه از وطن در برابر مهاجمان هنوز هم در محافل شنیده می شود. جنازه شهدا تا سه روز بعد هنوز در اطراف پاسگاه پراکنده بوده تا اینکه در این روز اهالی در نزدیکی مرز در جنوب شرق پاسگاه با کندن دو گودال آنها را بطور دسته جمعی دفن نمودند و این محل امروزه با نام مزار شهدای گمنام جنگ جهانی دوم مشهور است. بنا به نقل و قول معمرین محلی تعداد شهدای این حادثه بیله سوارمغان بغیر از دو نفر از اهالی غیرنظامی، یک گروهیان و شش نفر امنیه (سرباز) بوده است.

آقای حیدر محمدیان اردی هم در مقاله اردبیل در جنگ جهانی دوم در خصوص حوادث سوم شهریور بیله سوار چنین می نویسد؛ «در شب اول شهریور صدای هواپیما در آسمان بیله سوار پیچیده و مردم را متوحش ساخت. در قبل از ظهر این روز در شهر بین مردم شایع شد که سرکلانتر ماکویی ساعت ۶ صبح فرار کرده است. این خبر بر وحشتی که در مردم از شب گذشته ایجاد شده بود افزود. عصر آن روز رسدیان یکم امیرقاسمی رئیس شهربانی بیله سوار بین مردم رفته و آنها را دلداری داده و از بیطرفی ایران در جنگ داد سخن رانده به مردم وعده و وعیدهایی داد. بامداد سوم شهریور بیله سوار جزو اولین نقاطی بود که مورد یورش قرار گرفت. (۹)

در حوزه نوار مرزی گرمی مغان هم در اغلب پستهای مرزی درگیریهایی روی داده که سبب شهادت عده ای از اهالی و مرزداران این خطه گردیده است. روز اول شهریور حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر چهار فروند هواپیما یا بقول اهالی «ایری پالان» روسی از طریق مرز موران وارد منطقه شده و بعد از گشت زنی در حریم هوایی موران، اوجارلی، برزند و ارتفاعات خوروزلی و ریختن اعلامیه هایی، به آنسوی مرز برگردند. آقای محمدیان اردی در خصوص این اعلامیه ها چنین آورده است: «هر کسی در تکاپوی بود تا برگی از این اوراق را بدست آورد. بیسوادان برای خواندن آنها را به افراد باسواد می دادند تا از متن آن مطلع شوند. ورقه ها به دو زبان فارسی و ترکی نوشته شده بود و در آن آمده بود؛ چون ستون پنجم

آلمان در ایران استقرایافته بود و این خطر بزرگی برای دولت شوروی محسوب میشود بنا به قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، که به شوروی اجازه می دهد هر زمانی که از خاک ایران خطری متوجه دولت شوروی شود دولت شوروی مجاز است قوای خود را وارد ایران نماید و پس از دفع خطر قوای شوروی از ایران خارج خواهند شد، وارد ایران شده است». (۱۰) در این حال اهالی که برای دیدن هواپیماها و پیدا کردن برکه ای از اعلامیه ها بیرون آمده بودند همه نگران و مضطرب بوده اند تا اینکه حدود ۲-۳ ساعت بعد و کمی مانده به وقت اذان مغرب دوباره صدای هواپیماها مردم را به بیرون خانه ها کشاند و بر ترس اهالی افزود و این سر و صداها تا نصف شب همچنان سبب دلهره اهالی بود. آقای رستم سلمانی یکی از معمرین محلی ساکن اوماستان نقل میکند که وقتی یکی از فرزندانم هنگام آمدن از جبهه های جنگ ایران و عراق چگونگی بمباران مناطق دزفول و اندیمشک را توسط هواپیماهای عراقی را بازگو می کرد صحنه روز حمله هواپیماهای روس در جلو چشمم مجسم شد. فردای آن روز از همه طوایف و آبادیها، افرادی برای خبر گرفتن از اوضاع، خود را به قصبه گرمی رسانده بودند. بنا به گفته مطلعین، بازار و قهوه خانه ها پر از افرادی بود که نگران اوضاع پیش آمده بودند. در حوالی ظهر سرکلانترارجمند فرمانده کلانتری مرزغان قطعه گرمی به همراه امامی بخشدارمغان جلو مسجد جامع آمده و مردم را در جریان آخرین وضعیت جنگ آلمان و شوروی قرار داده و اعلام می کند که با توجه به اینکه کشورهای همپیمان شوروی قصد دارند از طریق کشور ما به جبهه ها کمکهای نظامی نمایند ولی ما اعلام بیطرفی کرده و نمی گذاریم از خاکمان استفاده کنند این تحرکات مرزی جهت ترساندن دولت بوده و جای نگرانی نیست. معمولا در چنین روزهای سخت مردم برای کسب تکلیف و یا استفاده از راهنمایی ها و اندرزها به افرادی خاصی مراجعه می کنند و از آنها سخن می شنوند و آرامش می گیرند. در این قسمت جا دارد یاد و خاطره آقایان شیخ علی مجتهد (از روحانیان باسواد گرمی که به درجه اجتهاد هم رسیده و درمسجد قلاباشی که آنزمان به «بوز مسجد» معروف بوده، هم امام جماعت بوده و هم به کار مکتب داری می پرداخته)، شیخ روح الله حضرتی (امام جماعت مسجد جامع) ملا محسن بهشتی (از افراد عالم و باسواد شهر)، عزیز عمادی (مدیر مدرسه دولتی شاهپور آن زمان)، حاج داداش (محمدحسین) نعمتی (معلم مدرسه گرمی)، کربلای ایدیل خان (عادل خان) خانی (از ریش سفیدان شهر)، محمود خان سلطانی (دهیان وقت قصبه گرمی) و... که در آرام کردن مردم و روحیه دادن به آنها نقش ارزنده ای داشته اند گرامی بدریم و از آنها به نیکی یاد نماییم.

بدین طریق بعد از ظهر مردم آرام شده و نگرانیها از بین رفته و آرامش به منطقه باز می گردد اما به نقل مشهد حضرتقلی ایزدی از معمرین روستای قوزلو مرحوم سادات خان ساکن روستای قوزلو و از قهرمانان نامی منطقه که شرح حالش در همین نوشتار خواهد آمد عصر روز دوم شهریورماه از آنسوی مرز خبر می آورد که روسها فردا صبح قصد حمله به کشور ما را دارند این خبر دوباره مردم را نگران می سازد. چند ساعت بعد سلطان فتح الله از درجه داران ارتش گرمی به روستای قوزلو آمده و با سادات خان دیدار کرده و باعجله به گرمی برمی گردد. گویا ایشان بعد از خبردار شدن از موضوع شب هنگام با برخی از فرماندهان و درجه داران مستقر در گرمی و نیز بخشدار و برخی دیگر از روسای ادارات، شهر را به مقصد اردبیل ترک میکنند.

طبق برنامه، بامداد سوم شهریور حدود ساعت ۴/۱۰ صبح واحدهایی از نیروهای ارتش شوروی با حمایت هواپیماها از چندین نقطه مرزی از جمله آزادلی، آشاغا وان، یوخاری اینی، ارتفاعات اطراف تولون تا چوون گونش و... به منطقه حمله می نمایند و قرار برآن بوده تا در گرمی بهم بیوندند. در پست مرزی آزادلی یکی از سربازان نگهبان با دیدن عبور نیروها از بلغارچایی به رویشان آتش می گشاید و درگیری شروع می شود فرمانده پاسگاه که گروهبان علیزاده نام داشته و سراسیمه از خواب بیدار شده و جهت بررسی اوضاع بدون آمادگی به بیرون پاسگاه رفته بود در دم مورد اصابت تیر قرار گرفته و شهید می شود و سربازان هم که تعدادشان هفت نفر بوده و یکی از آنها هم ظاهرا از اهالی منطقه (حوالی پارساآباد) بوده تا آخرین نفس جنگیده و یکی یکی مورد اصابت تیر قرار گرفته و شهید می شوند. به نقل آقای هاشمیان از اهالی روستا، «روسها بعد از سقوط پاسگاه جنازه همه شهدا را به چاهی در حیاط پاسگاه می ریزند» و بدون برخورد با اهالی راهی گرمی می شوند در طول راه با تهدید برخی روستاها و شلیک تیرهای هوایی تا ساعت ۴-۵ عصر خود را به نزدیکی گرمی رسانده و درمنطقه معروف به ساپاند داشی در ارتفاعات حد فاصل گرمی و ایزمارا، در دئوقالاسی که مشرف به شهر مخصوصا مشرف به مراکز اداری و نظامی آن زمان گرمی یعنی محلات یوخاری باش، قاراخان داغی، بازار و قلاباشی بوده سنگر می گیرند.

گروه دیگر مهاجمان از طریق پاسگاه «پیره مته» که روبروی پست مرزی آشاغا وان قرار داشته و هنوز هم موجود است راس ساعت ۵/۵ صبح به این پست حمله می نمایند وکیل باشی این پست که گروهبان پیرزاده نام داشته به مقاومت برخاسته و تا آخرین تیر جنگ کرده و نهایتا شهید می شود و بدنبال آن سربازان اسیر شده و پاسگاه سقوط میکند در روستا یک نفرمرد و یک نفر زن که بدون توجه به دستور روسها مبنی بر ماندن در خانه بیرون آمده بودند مورد هدف قرار گرفته و شهید می شوند. در این موقع مرحوم سادات خان همراه با چند تن از همرزمان خود که شب را در خانه یکی از دوستان خود بنام هزارخان در روستای موخوش منتظر حمله روسها بوده با اطلاع از شروع حمله از آنجا حرکت می کنند تا در نقطه ای مناسب سنگر گرفته و به یاری نظامیان بشتابند. اما روسها از طریق یکی از جاسوسان خود که چنین افرادی بین اهالی به «ایش بیلون» معروف بوده اند موقعیت ایشان را دانسته و به تعقیب شان می پردازند. در بالای کوه میروداغی درگیری سادات خان و همرزمانش با مهاجمان روس که ایشان را تعقیب می کرده اند شروع می شود و ایشان در حالیکه چند نفر از روسها را کشته و زخمی می نماید بطرف روستای بورک آباد عقب نشینی کرده و در میان جنگلهای منطقه پناه می گیرند و روسها از ترس به تله افتادن نمیتوانند به جنگل وارد شوند و بطرف روستای پرمئیبر رفته و ازراه اوسوران، کالان، گیگال و بی اره خود را به اطراف روستای قوزلو می رسانند. به نقل مشهد حضرتقلی ایزدی از معمرین محلی با تیراندازی روسها در محل معروف به «تپه دالی» در حد فاصل روستاهای بی اره و قوزلو، اهالی قوزلو متوجه حمله روسها می شوند. بعدها معلوم می شود که در این تیراندازی گویا روسها سربازان اسیر گرفته از مرزها، مخصوصا پست مرزی آشاغا وان را به شهادت رسانده و در همان محل دفن کرده اند.

گروه بعدی مهاجمان از طریق ارتفاعات شیناوارداغی وارد منطقه شده و درست موقع اذان ظهر به پست مرزی تازه تاسیس اینی که در روستای یوخاری اینی واقع بوده حمله می نمایند. در اولین برخورد، وکیل باشی این پست را که جوانی مومن و مسلمان بنام مجید مراغه ای بوده در حال وضو گرفتن در حیاط پست به شهادت می رسانند. سربازان پست که تنها دو نفر بوده اند به محض مشاهده نیروهای مهاجم از در پشتی به روستائیان پناهنده می شوند. روسها وارد پست شده و ابتدا دو اسب این پست مرزی را که در حیاط بسته شده بودند به تیر می کشند و سپس کلیه وسایل و تجهیزات پست را غارت کرده و اهالی را در صورت خارج شدن از خانه به مرگ تهدید می کنند. در این هنگام یکی از اهالی بنام صفدر بیدار را که بی خبر از موضوع وارد روستا شده بود مورد اصابت تیر قرار داده و از ناحیه آرنج زخمی می نمایند. در حالیکه خبر حمله روسها در روستا پیچیده و هیچ کس جرات خارج شدن از خانه را نداشته یکی از اهالی بنام آقابالامنصوری به قصد درگیری اسلحه خود را برداشته و از خانه خارج می شود اما غافلگیرانه از پشت مورد هجوم واقع شده و شهید می شود. روسها بعد از چند ساعت ماندن در این روستا از آنجا بطرف روستای قوزلو حرکت کرده و حدود ساعت ۳/۵ عصر در روستای قوزلو به گروه قبلی پیوسته و از ترس مرحوم سادات خان جرات نمی کنند وارد روستا شوند و فقط در هنگام عبور از کنار روستا یکی از آنها با صدای بلند اعلام می کند که به سادات خان بگویند که بزودی کارایشان را یکسره خواهیم کرد. به نقل اهالی مرحوم سادات خان به همراه چند نفر از همزمان و همسنگران خود، در این هنگام در محل معروف به «تپه قاباغی» که مشرف به روستاست سنگر گرفته و روسها را تعقیب می کرده که اگر در روستا دست بکاری زدند فوراً وارد عمل شود. به هر حال ایشان بدون درگیری از قوزلو رد شده و بعد از پشت سر نهادن روستای ایزمارا و شلیک چند تیر هوایی در آنجا، حوالی ساعت ۵ عصر خود را به دنوفالاسی، محل اتراق گروه اول می رسانند. هنگام غروب چندین توپ بطرف گرمی شلیک میکنند که بنا بر نقل معمرین تنها یکی از آنها به دیوار شرقی حیاط مدرسه شاهپور (خواجه نصیر سالهای بعد) اصابت می کند که تا سالها بعد محل آن مشخص بوده و خاطرات آن ایام را در یاد اهالی زنده می ساخت. این توپها سبب ترس اهالی شده و بسیاری به روستاهای اطراف نزد فامیلها و دوستان و آشنایان فرار می کنند و بسیاری هم در محلات در خانه روحانیون و ریش سفیدان و روسای ادارت و افراد بانفوذ شهر که قبلاً از برخی از آنها نام بردیم اجتماع کرده و شب را در آنجا صبح می کنند.

آن شب هیچ کس علت وارد نشدن نیروهای روس به گرمی را نمی دانسته اما بعدها معلوم می شود که گویا به آنها خبر داده بوده اند که در گرمی علاوه بر واحدهای نظامی، روسای طوایف و افراد محل همگی متحد شده و پیمان بسته اند که در صورت ورود مهاجمان به شهر تا آخرین نفس مبارزه کنند. حتی نگهبانان روس سر و صدا و تحرکات اهالی را که تا صبح آرام و قرار نداشته اند به حساب آماده شدن برای نبرد قلمداد کرده و لحظه به لحظه این تحرکات را به بالا گزارش داده و از مقامات بالا درخواست نیرو و تجهیزات می نمایند. صبح فردا حوالی ساعت ۹/۵ بعد از رسیدن نیروهای کمکی و تجهیزات، فرمانده آنها که به احتمال زیاد «وارتان اوف» نام داشته، به شهر نزدیک شده و این پیام را از طریق پیک به شهر می رساند که: «نه با خودتان کار داریم و نه با نظامیان، اگر می خواهید کسی از طرفین کشته نشود اجازه دهید تا در محل مدرسه گرمی که نه مرکز نظامی است و نه مرکز اداری مستقر شویم» ریش سفیدان و روحانیون غافل از اصل موضوع با دیدن ملامت و مهربانی روسها این پیام را بهترین پیام از سوی یک نیروی مهاجم دانسته و اجازه ورود می دهند. روسها با این نیت که مرکز گردان ۲ فرج آور مغان که در قالاباشی بوده و نیز مرکز مرزبانی واقع در محل فعلی مخابرات قدیم در شرق مسجد جامال خانلی (صاحب الزمان فعلی) و نیز مرکز شهربانی واقع در محل فعلی شهرداری پر از نیروهای نظامی است از راه محله کوتول وارد شده و بعد از عبور از پل تک دهانه واقع در حد فاصل چشمه باشی و قالاباشی که یادگار دوران قاجاریه و به «دش کورپو» معروف بوده و در سالهای اخیر مانند سایر آثار تاریخی شهر چون مدرسه خواجه نصیر و ساختمان برخی ادارات و نیز حمامهای تاریخی گرمی تخریب گردید، وارد آشاغا بازار شده و از آنجا بطرف مدرسه گرمی رفته و در آنجا اوتراق می نمایند و بدین طریق گرمی بدون کوچکترین درگیری اما یکروز بعد از اکثر شهرهای آذربایجان چون آستارا، اردبیل، جلفا، ماکو، خوی، رضائیه، تبریز و ... یعنی روز چهارم شهریور ۱۳۲۰ بدست روسها می افتد و آنها دو سه روز بعد می فهمند که نظامیان محل قبل از آمدن میهمانان ناخوانده فرار را برقرار ترجیح داده و پست های خود را خالی کرده اند.

اما به نقل اهالی گروه اصلی نیروهای مهاجم از منطقه دئمان (Deman) که شامل نقاط مرزی و ارتفاعات از تولون تا جنوب غرب چوون گونش را شامل میشود وارد خاک منطقه شده و بعد از حمله تا نواحی برزند راهی اردبیل می شوند. آقای میرسیاب نصیری از معمرین روستای تولون چگونگی حمله روسها را چنین بیان نمودند: «صبح اول وقت روسها بعد از حمله به تولون ابتدا فردی بنام کامران را گروگان گرفته و از ایشان برای تصرف پاسگاه بعنوان راهنما استفاده می نمایند. صدای گریه و هیاهوی مادر ایشان بسیاری از اهالی را از خواب بیدار می کند و اهالی با مشاهده حمله روسها به ارتفاعات اطراف روستا فرار میکنند. در پاسگاه تولون که آن موقع در مرکز روستا و در خانه یکی از اهالی بنام «شاهمار» مستقر بوده بر اثر انفجار نارنجک توسط روسها رئیس پاسگاه که مجید علیقلی نام داشته به همراه یکی از سربازان بنام احمد، شهید و بقیه پنج سرباز پاسگاه اسیر میشوند سپس پاسگاه سقوط و وسایل و تجهیزات و حتی دو اسب پاسگاه هم به غنیمت روسها درمی آید. در این موقع یک هواپیمای سیاه رنگ روسی وارد حریم هوایی تولون میشود که روسها با منور به آن علامت می دهند و بعد از آن هواپیما یکسره بطرف گرمی می رود. در تولون یکی از اهالی بنام میرعزیز حسینی هم هنگام فرار از روستا در «قوردلی دره» مورد اصابت تیر قرار گرفته و شهید می شود. اهالی تا دو روز جرات آمدن به روستا را نداشته اند تا اینکه بعد از آن آمده و جنازه شهدا را در قبرستان دفن می نمایند و از آن سالها پنجشنبه هر هفته، مردم سر مزار ایشان رفته و به روح آن مرزداران فاتحه نثار می کنند. چند سال بعد از انقلاب توسط رئیس پاسگاهی بنام «جیلوده» مقبره آنها به شکل امروزی درست می شود».

آقای کربلای یاور ندائی ساکن قافارکندی در خصوص وضعیت این قسمت از نقاط مرزی چنین می گوید: «صبح اول وقت با صدای یکی از نوکران یدالله خان که از بالای کوه خبر حمله روسها را اعلام می کرد موضوع را فهمیدیم و همه کوچک و بزرگ بطرف برزند فرار کردیم در نزدیکی برزند و در محل معروف به «یاستی بولاغ»، هواپیماهای روسی که بین اهالی به «بالون» و «ایری پالان» معروف بودند در بالای سر ما ظاهر شدند همه در زیر درخت و درختچه های اطراف پناه گرفتیم

ناگهان تعدادی از سالداتها رسیده و به روسی چیزهایی گفتند. دو نفر از اهالی بنامهای عبدالعلی و نیفتی که مسلط به زبان روسی بودند پیش آمده و با آنها صحبت کردند. آنها پرسیدند که چرا فرار می کنید، ایشان گفتند؛ از ترس شما، روسها گفتند که ما با اهالی کاری نداریم و مردم با شنیدن این سخنان به طرف روستا برگشتند. در این قسمت از مرز اتفاق خاصی نیافتاده جز اینکه در لنگان روسها یکی از اهالی را که احتمالاً «اُلداز» نام داشته و بعد از آبیاری باغ خود، بیل را روی دوش انداخته و در راه رفتن به خانه بوده به خیال اینکه نظامی و دارای اسلحه میباشد به شهادت میرسانند. در همین موقع در روستای گیلارلی هم یکی دیگر از اهالی را که از فرزندان شخصی بنام «قاراش» بوده و از گرمی عازم روستا بوده مورد اصابت تیر قرار می دهند».

به هر حال با اشغال گرمی و با تبدیل تنها مدرسه این شهر به پادگان نظامی، ادارات و مراکز دولتی و حتی بازار، چندین روز کاملاً تعطیل شده و مردم برای تهیه وسایل سخت در مضیقه می افتند. اما علی رغم تعطیلی ادارات که تا ماهها بعد ادامه داشته بازار کم کم از روزهای دهم و یازدهم شهریور باز می شود.

هر چند روزهای اولیه نزدیک به اشغال منطقه، بخاطر تهدید روسها و ترس و دلهره اهالی، کسی جرأت حرف زدن نداشت اما بودند افراد باغیرت و شجاعی که با گذشت ایام در محافل و مجالس از اشغال وطن اظهار نارضایتی کرده و مردم را علیه روسها تحریک می کردند. این جریانات توسط عوامل و جاسوسان ارتش سرخ به اطلاع آنها می رسید بنابراین چند هفته بعد تعقیب و دستگیری و آزار و اذیت برخی از اهالی در منطقه شروع شد. این آزار و اذیتها گاه منجر به حوادثی شده که از جنایات سوم شهریور هم فجیع تر و وحشیانه تر بود از جمله حوادث مرتبط با جنگ جهانی دوم منطقه گرمی شهادت مرحوم سادات خان از قهرمانان و مبارزان نامی مغان بدست اشغالگران می باشد.

مرحوم سید سادات خان حسن اوغلی در حدود سال ۱۲۷۸ هـ.ش در روستای پتیمبل از روستاهای طایفه خلیفه لوی مغان که فعلاً در آنسوی مرز قرار دارد در خانواده ای مذهبی متولد شده بود. پدرش مرحوم سیدحسن همواره با ماموران کمونیستی درگیری داشته و سرانجام در یکی از این درگیریها شهید میشود. سید سادات خان در دوره جوانی بخاطر خوانخواهی پدر و ادامه دادن راه آن و درگیر شدن با نیروهای ارتش کمونیستی شوروی دستگیر و به سیبری تبعید می شود. بعد از چند سال، با یکی از خلبانان که هر ماه یکی دوبار آذوقه تبعیدیها را می آورده آشنا شده و توسط ایشان از آن منطقه فرار می کند و پس از طی مشقتها زیاد از طریق باکو و لنکران به زادگاهش برمی گردد. اما چون می دانسته روسها حتماً به دنبالش خواهند آمد، دست نامزد خود را گرفته و خود را به این سوی مرز می رساند و بخاطر هم طایفه و خویشاوند بودن با اهالی قوزلو، این روستا را برای سکونت برمی گزیند و تا آخر عمر در آن ساکن می شود.

ایشان بخاطر تحت تعقیب بودن همواره زندگی مخفیانه داشته و شبها به درگیری با روسها و راهزنان و اشرار و روزها به استراحت می پرداخته است و بخاطر مهارت فوق العاده در اسب سواری و تیراندازی تلفات زیادی به نیروهای کمونیستی شوروی وارد می ساخته است. حرکت چریکی ایشان بقدری ترس در دل روسها و راهزنان انداخته بوده که حتی بسیاری از آنها با شنیدن نام آن مرحوم هراسان پا به فرار می شده اند. اسیر ساختن دهها نفر از سربازان روس با چوب دستی و زد و خورد انفرادی وی با دهها نفر از نظامیان شوروی و غافلگیری و تسخیر چندین پاسگاه و پخش مواد غذایی آنها بین محرومان و نیز شجاعتها و او در برخورد با راهزنان و اشرار که به روستاهای منطقه تعارض می کردند هر کدام داستانی شنیدنی دارد. به هر حال ایشان پس از عمری مبارزه با اشغالگران روس و راهزنان و اشرار منطقه، سرانجام در جریان جنگ جهانی دوم به طرز فجیعی به دست روسها به شهادت می رسد که به شرح آن می پردازیم؛ همچنانکه بیان شد مرحوم سید سادات خان همواره بخاطر تحت تعقیب بودن، زندگی مخفیانه ای داشته و هیچ کس دقیقاً محل استراحت وی را نمی دانسته است. سرانجام بعد از سالها جستجو، روسها بوسیله گماشته گان و جاسوسان خود که در منطقه برای دستگیری ایشان اجیر کرده بودند مطلع می شوند که شب را در خانه خود در قوزلو خواهد بود. بدنبال آن شبانه با نیروهای ویژه ۲۴ نفری به محاصره روستا و خانه آن مرحوم می پردازند.

مرحوم سید سادات خان بعد از آگاهی از موضوع به زد و خورد با آنها می پردازد. صدای گلوله های دو طرف در سحرگاه روز ۲۲ مهرماه سال ۱۳۲۰ هجری شمسی یعنی درست ۵۰ روز بعد از اشغال منطقه، خاطره از یاد نرفتنی را برای مردم روستا می آفریند. بعد از ساعتها تیراندازی و در حالیکه دو نفر از روسها بر اثر اصابت گلوله این مبارز نستوه کشته و ۷ نفر زخمی میشوند سرانجام تفنگشان گیر می کند. در این حال با دست خالی از پنجره پشت بام به سوی یکی از نیروهای روسی هجوم برده و بعد از خفه کردن او، اسلحه او را گرفته و در حال وارد شدن به خانه از پشت مورد اصابت گلوله قرار میگیرد با این حال باز تا آخرین نفس به مبارزه ادامه داده، بخاطر رفتن خون زیاد توان خود را از دست می دهد و به زمین می افتد. روسها بعد از ساعتها معطلی و در حالیکه از ترس جرات نزدیک شدن به پیکر بی جان آن مرحوم را نداشته اند پس از کسب اطلاع دقیق از رحلت آن مبارز قهرمان که به حق شایسته درجه شهادت است، برسر پیکر بی جان او ریخته و جنازه و خانه آن مرحوم را به آتش می کشند و به این ترتیب به زندگی یکی از مبارزان و قهرمانان منطقه مغان پایان می دهند. قهرمانی که همواره این ابیات مرحوم صراف تبریزی که در زمان مشروطیت دهان به دهان خوانده می شد، ورد زبانش بود؛

ای ملت اسلام اوپان وقت سحردی

گور بیر نه خیردی

بس دیر بو قدر یاتما چورورسن نه خیردی

دور وقت سحردی

فرمانده نیروهای مهاجم خونریز بعد از مخابره خبر شهادت سادات خان فوراً به مرکز احضار و بخاطر سرپیچی از دستور مبنی بر زنده گرفتن او، اعدام می گردد. چند روز بعد دسته ای دیگر از سربازان از راه رسیده و دستور مرکز مبنی بر انتقال جسد ایشان جهت بررسی و کشف ویژگیهای جسمی این قهرمان را اعلام می نمایند و ریش سفیدان روستا با عذر و بهانه زیاد به زور آنها را از این کار منصرف می نمایند. آری بدین طریق سادات خان از این جهان خاکی رخت برمی بندد اما در میان اهالی منطقه بخاطر مبارزات قهرمانانه و شهادت مظلومانه اش و نیز بخاطر سالها طولانی درگیری با اشغالگران شوروی بخصوص در هنگام جنگ جهانی دوم، به شهید و قهرمانی از یاد نرفتنی مبدل می شود و همچون دیگر قهرمانان ملی آذربایجان برایش قوشماها و بایاتی ها ساخته می شود تا نقل مجالس شده و خاطراتش تا ابد باقی ماند؛

سادات خانام ائل اوغلیام اوز تورباغیما باغلییام دوست دوشمانیمی تانیرام روس گوزونه اوخ تیکانام سادات خانین سسی چیخدی اوغریلر آرادان چیخدی سادات خان اوزوی تئز پنتیر گننه اشرار گلیب چیخدی قبر ایشان در قبرستان روستای قوزلو قرارداد (۱۱) و از مسئولین شهر احداث یادمان برای این شهید گرانقدر و دیگر شهدای جنگ جهانی دوم منتظره شدت مورد انتظار می باشد. در همین ایام یکی دیگر از همدستان و هم پیمانان آن مرحوم بنام «گلحسین» (برادر زن مرحوم هزارخان) که از اهالی آشاغا وان بوده و سالها همراه با سادات خان با نیروهای کمونیستی مبارزه کرده بوده، در نزدیکی پاسگاه «پیره مته» مورد اصابت گلوله قرار گرفته و شهید می شود. بدین طریق بعد از گذشت ماهها از شهریور ۱۳۲۰ جنایات و خونریزی روسها هنوز ادامه داشته و نامنی راهها، کمیابی و گرانی اجناس و مواد غذایی از جمله نان و قند و چای و پارچه بیداد می کرده است. آقای قلمی می نویسد که: «قند از کیلویی ۹ ریال قبل از شهریور به کیلویی ۱۰ تومان هم پیدا نمی شد. در زمستان روستائیان در ازای یک کیلو قند باید دو راس گوسفند می دادند». (۱۲) اما با گذشت ایام و از اواخر زمستان و اوایل بهار با برگشتن نیروهای دولتی بر سر پستهای خود و مخصوصا انتخاب آقای سیدعلی کلکی با عنوان بخشدارومامور صلح مغان، که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ بعنوان اولین معلم در این محل خدمت کرده و محبوبیت خاصی بین اهال داشته، مردم را به آینده امیدوار ساخته و گرمی مانند فرد بیمار از بستر بیماری رها شده و دوباره جان می گیرد.

اما تعطیلی گمرک آزادلی و اداره گمرک گرمی که تا سوم شهریور مشغول فعالیت بوده سبب رکود ملموس اقتصاد منطقه شده، رکودی که تا به امروز گرمی به هر دری زده نتوانسته از آن رها شود. - تاخیر چهار ساله در ارتقاء گرمی به شهر که در خرداد ماه ۱۳۲۰ به تصویب رسیده بود اما بخاطر شروع جنگ، شهردار آن تعیین نشده بود تا اینکه با انتخاب آقای دادمان بعنوان اولین شهردار در سال ۱۳۲۴ این امر محقق شد. - از بین رفتن اسناد و مدارک موجود در ادارات گرمی مخصوصا مدرسه دولتی گرمی بخاطر استقرار روسها در آن و دهها مورد دیگر، از جمله تبعات منفی جنگ دوم جهانی بر این شهر کوچک مرزی بوده است. یکی دیگر از موارد قابل ذکر در خصوص جنگ جهانی دوم منطقه وجود آثار و بقایای سنگرهای ارتش روس در ارتفاعات منطقه از جمله غرب روستاهای موخوش و اوچ آغاچ اطراف اوماستان و ... می باشد که هنوز هم خاطرات سالهای اشغال و قهرمانی قهرمانان بی نام و نشان منطقه را در ذهن تداعی میکند.

زیرنویسها؛

- ۱- گذشته چراغ راه آینده است؛ جامی، صص ۲۱ و ۲۲
- ۲- خاطرات جنگ جهانی دوم؛ چرچیل، صص ۶۶
- ۳- روزنامه اطلاعات شماره ۴۶۳۰ بتاریخ ۱۳۲۰/۵/۲۹
- ۴- سالنامه دنیا؛ اسناد وزارت خارجه آمریکا، صص ۲۲۰ و ۲۲۲
- ۵- تاریخ روابط خارجی ایران؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج ۱، صص ۴۰۱
- ۶- فصلنامه فرهنگ دارالارشاد اردبیل، شماره ۸، تابستان و پائیز ۱۳۸۰ صص ۸۳
- ۷- پژوهشی در جغرافیای مغان؛ صص ۱۵ و ۳۴۹
- ۸- شماره ۸، تابستان و پائیز ۱۳۸۰
- ۹- قوزلو گوزل شلاله لر کندی (قوزلو روستای آبشارهای زیبا) (در مرحله اخذ مجوز چاپ)
- ۱۰- مغان در گستره تاریخ؛ عزیزالله قلمی، صص ۳۴۶